

وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، فصلت، ۳۶)
رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (قرآن، مؤمنون، ۹۸-۹۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

ده فرمان هندی

هندزه سیمرغی است که آشیانه‌ی او در قُلّه‌ی خرد و دامنه‌ی پرواز او در سپهر هستی و جای گاه فرود او در دَمین یافته‌ها-یا همان محسوسات- است؛ و چه جایی بهتر از برگه‌ی رسم در دَمین یافته‌ها می‌یابی که در آن فرود آید؟ از این رو برگه‌ی رسم را می‌توان فرودگاهی سترگ برای آساهای هندزی قلمداد نمود که با آساهای پیشینی (عقلی) خود پرده از گزاره‌های پسینی (تجربی) هستی برمی‌دارد. نمود هندزه در برگه‌ی رسم همان و شکوفایی ده فرمان هندزی همان!

هندزه با ده فرمان خود "مونه-یا همان ایده-کلک-یا همان قلم-برگه-یا همان صفحه-خَجَک-یا همان نقطه-جُنْش-یا همان حرکت-سمیره-یا همان خط-سَاهمان-یا همان سطح-بازه-یا همان بُعد-پَنگان-یا همان مکان-سازه-یا همان فُرم-" یادآورِ انگاره‌های بلند اُوشمندان ایرانی در اُوشتانه (فلسفه) و ژرفا نگری (عرفان) است؛ انگاره‌هایی که برداشت‌های ذهنی انسان از هستی را برای وی آسان می‌کند. هندزه تنها یادآورِ نمودِ سمیره در شماره (خط در عدد) -یا نمودِ فرمایش در پیمایش یا همان استدلال در حرکت خط- نبوده و نیست؛ بسا که یادآورِ نمودِ هستی در چیستی (وجود در ماهیت)، شکوه یکتایی در فراوانی، (وحدت در کثرت) خروش پنهان در پیدایی، (ظاهر در باطن) جوشش بُن در بُر، (علت در معلول) پُژواک مونه در پیکره (ایده در فُرم) تابش آرش در چهره، (معنی در شکل) دمش روح در کالبد، ورود اندیشه در ذهن و سروش فرتاب (وحی) در دل آدمی است. افزون بر آن پایه‌ی بسیاری از جُستارهای اُوشتانه‌ای -یا همان فلسفی- هم چون "اسماء الله، مبداء و معاد، مجرد و مجسم، عاقل و معقول، جبر و اختیار، زمان و مکان، قضا و قدر، مُثل و مثال، شهود و شهود" و همانند آن است.

- خَجَک (نقطه)

خَجَک -یا همان نقطه- نمادِ سپیده‌دم آفرینش در برگه‌ی هستی و نمادِ نام "یا مُصَوَّر" در تابلوی آفرینش است؛ نمادی که با فروزه‌ی خود پرده از چهره‌ی نام‌های نکوی ایزدی برداشت؛ بزرگان ادب و عرفان بر این باورند که چنین اسم "مُصَوَّر" در چیدمان (هُوَاللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (قرآن، حشر: ۲۴) خود گویای نمود آفرینش از دهلیز هندزه و به ویژه خَجَک (نقطه) است؛ دهلیزی که چهره‌ی نام‌های نکوی ایزدی را از دل خود گذر داده و پنهانی هستی را به پیدایی کشانده است. (کاشانی، ۱۳۹۹: ۲۵۰) افزون بر آن نمادِ سپیده‌دم پندار، گفتار و رفتار ایزدی در دیباچه‌ی هستی است؛ پندار، رفتار و گفتاری که برآمده از هندزه است! کیست که نداند که دانش، منش و گویشِ خداوند را هندزه شکل می‌دهد؟ و چگونه این گونه نباشد دَمانی که خیز آب‌های (امواج) سهمگین هندزه در پرده‌ی دانش او می‌خروشد؛ بر دلیران‌دیشان بیشه‌ی خرد پوشیده نیست که یکی از ویژگی‌های برگه‌ی دانش ایزدی، نرمی -یا همان لطافت- حریر گونه‌ی آن است؛ لطافتی که اقیانوس هندزه را در پرده‌ی خود به خیز (موج) آورده است؛ برگه‌ی دانش او نمودِ نام "یا لطیف" است که افزون بر چهره‌ی نام‌های نکوی ایزدی، رُخساره‌ی همه‌ی پدیده‌ها، انگاره‌ی همه‌ی رایش‌ها (ریاضیات)، آمار و گرآیند (احتمال) همه‌ی اندازه‌گیری‌ها، انتگرال و دیفرانسیل همه‌ی گزاره‌ها (معادلات)، آشیانه‌ی (اوریتال) همه‌ی آمیغ‌ها (عناصر)، کاردستی (اوریکامی) همه‌ی سازه‌ها، پیکر (آتاتومی) همه‌ی جانوران، مکانیک همه‌ی شارها (سیالات)، نمودار همه‌ی پی‌آمدها (توابع)، بُردار (پرسپکتیو) همه‌ی نگاره‌ها (تصاویر)، هارمونی همه‌ی آواها (اصوات)، ترانسج

(نسبت) همه‌ی بازه‌ها (ابعاد) ، ژنوم همه‌ی جانداران، ساختار همه‌ی پی‌بردها (اختراعات) در آن دیده می‌شود! چهره‌ای که از آن با سرنویس "قُرْوَهر" ، "فیض اقدس" و "جلاء" یاد می‌شود. پرده‌ی دانش او کانون همه‌ی پاکی‌ها، و روشنایی‌ها است و اگرچه چهره‌ی پلیدی‌ها نیز در آن موجود است اما گردی از غبار پلیدی بر آن نمی‌نشیند هم‌چنان که نام شیطان، شیرازه‌ی قرآن را آلوده نکرده است. "نشد از نام سگ کهف، کتاب، آلوده" (محمد سهرابی)

در این میان زیاتر از همه؛ خَجَک -یا همان نقطه- است که هنایش مهندی در نمودِ دانش ایزدی دارد؛ چه آن که خَجَک -یا همان نقطه- نخستین پدیده‌ای بود که دانش، پندار، گفتار و رفتار ایزدی در آن هویدا شده و پیش‌زمینه‌ای برای نمودِ "آن‌چه که هست" گردید. نمودِ خَجَک (نقطه) همان و پیدایی هستی همان! نمودی که اینگاره‌ی هندزی (ثُون و الْقَلَم و مَا یَسْطُرُون) (قرآن، قلم: ۱) از پژواک رایش گرایانه‌ی (ریاضی گرایانه) آن بارش نموده است. جا دارد که در ستایش خَجَک -یا همان نقطه- سرود:

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت: ۱۱۱ فتنه‌انگیز جهان غمزه‌ی جادوی تو بود (حافظ)

با نمود خَجَک (نقطه) در برگه‌ی هستی که از آن با سرنویس "فیض مقدس" یا "استجلاء" یاد می‌شود (حسن‌زاده، ۱۳۶۵: ۱۲) نگاره‌های پایا، مانا و پاکایی چون "روشنایی، هندزه، خرد، آسایی (قانون)، امشاسپندان (خواهای ایزدی)، عرش، دَمان (زمان)، پنگان (مکان)، دانش، فرمایش (استدلال)، فرتاب (وحی)، دهناد (نظم)، اُوشثانه (فلسفه)، هستی، چیستی، بُن‌علت (کانون (لادن) نام‌های نکوی ایزدی) آشکار می‌شوند؛ نگاره‌هایی که برآمده از پژواک بی‌کم و کاست "هندزه‌ی برتر" یا همان نام‌های نکوی ایزدی است. نمود خَجَک (نقطه) در برگه‌ی هستی همان و خروش زیبایی همان! خروشی که هرچه بود را -با همه‌ی فراگیریش- به دامنه‌ی هستی کشاند. به قول حکیم ثنایی:

در پس پرده هرچه بود آمد اسدالله در وجود آمد (حدیقه الحقیقه، حکیم سنایی)

شایان یاد است که ناسانی -یا همان فرق- فیض اقدس و مقدس در پنهانی و هویدایی آن دو نهفته است؛ در فیض اقدس چهره‌ی همه‌ی پدیده‌های هستی از مهان تا کهان در برگه‌ی دانش ایزدی پنهان شده و در فیض مقدس چهره‌ی همه‌ی پدیده‌های هستی از مهان تا کهان شکوفا می‌شود؛ چهره‌هایی که از دهلیز خَجَک -یا همان نقطه- گذر کرده و با کمک هندزه به آوا و نما می‌آیند.

- سمیره (خط)

بر دلیراندیشان بیشه‌ی خرد پوشیده نبوده و نیست که جنبش خَجَک در برگه‌ی هستی، ده فرمان هندزی را هویدا نموده است. ده فرمانی که با نمود خود هستی را به آوا و نما آورده است. و در این میان نخستین فرمان هندزی پس از نمود خَجَک -یا همان نقطه- را بایستی در بلندای زیبای سمیره -یا همان خط- نگریست؛ بلندایی که شالوده‌ی "ساز، سازه و سازنده" -یا همان دانش، آفرینش و آفریننده- را در دامنه‌ی بی‌کران هستی شکوفا کرده است. به هندازه‌گرانی که هندزه را تنها در سالن ذهن و برگه‌ی رسم زندانی کرده‌اند باید گفت: کران‌مند کردن اینگاره‌های هندزی در چارچوب برگه‌ی رسم، ستم بزرگی به "دانش، آفرینش و آفریننده" است؛ خام‌اندیشی است که اگر هندزه را در جنبش سمیره -یا همان نوسان خط- بسنده کرده و به لایه‌های پنهان آن نگاهی نکنیم. اُفت و خیز پُر جنب و جوش سمیره (خط)، آیینی (کُلْ یَوْمِ هُوَ فِی شَأْن) (قرآن، رحمن: ۲۹) می‌باشد که با هر تکانی خود چهره‌ی ساز، سازه و سازنده را هویدا می‌کند.

آری، "سمیره" - یا همان خط - هم‌دَمان (زمان) آشکار کننده‌ی سه شناسه‌ی "ساز، سازه و سازنده" یا همان دانش، آفرینش و آفریننده است. این همانی "علم، عالم و معلوم"، هم‌نهشتی "عقل، عاقل و معقول"، هم‌گرایی "درک، مُدرک و مُدرک" و هم‌خوانی "شاهد، شاهد و مشهود" را بایستی در شکوه سمیره و یا همان خط دید!

چه آن که از یک سو شکوفا کننده‌ی دانش است که با وَچَک (وَاحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (قرآن، جن: ۲۸) درون‌مایه‌ی اوشتانه‌ی دانش - یا همان فلسفه‌ی علم - را آشکار می‌کند و از سوی دیگر شکوفا کننده‌ی آفرینش است که با وَچَک (كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) (قرآن، اسراء: ۸۴) پنگان هریک از پدیده‌های هستی را نمایان می‌کند و از دیگر سو آشکار کننده‌ی آفریننده است که با وَچَک (فَإَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (قرآن، بقره: ۱۱۵) بُرنایی (جمال و جلال) نخستین سازنده‌ی هستی یا همان اهورا مزدا را نمایش می‌دهد.

با این نگاه باید گفت که نمود سمیره یا همان خط در هر پدیده‌ای افزون بر آن که فرهود دانش یا همان "ساز" را نمایان می‌کند؛ چهره‌ی رسا و یا نارس، "سازه" یا همان آفرینش را نیز شکوفا می‌کند و افزون بر آن دانایی "سازنده" یا همان آفریننده را نیز آشکار می‌کند. برای نمونه چهره‌ی هندزی چهارگوش - یا همان مربع - هم‌دَمان آشناکننده‌ی سه انگاره‌ی "ساز، سازه و سازنده" است؛ از یک سو با کنج ایستاک نود درجه‌ی خود آشناکننده‌ی ساز - یا همان دانش توپولوژی - است و از سویی دیگر با چهره‌ی بی‌همتای خود آشناکننده‌ی ویژگی‌های سازه - یا همان هویت مربع - است و از دیگر سو نمایان‌گر ویژگی‌های سازنده - یا همان هویت مهندس آن - است. آن که با دید هندزی به چارچوب پدیده‌ها بنگرد درمی‌یابد که در هندزه‌ی آن‌ها هم چهره‌ی دانش یا همان "ساز" هویدا شده و هم چهره‌ی آفرینش یا همان "سازه" آشکار شده و هم چهره‌ی آفریننده یا همان "سازنده‌ی" آن‌ها نمایان شده است.

آن که از بازه‌های گوناگون دانش، آفرینش و آفریننده به هندزه‌ی پدیده‌ها نگرد به خوبی می‌یابد که از یک سو هندزه‌ی پدیده‌ها از خود پدیده‌ها جداست و از سویی جدا نیست! از آن سو جداست که هستی هندزه وابسته به هستی پدیده‌ها نیست و خود، هستی خود بسندی دارد و از آن سو جدا نیست که پدیده‌های هستی برای زندگی خود نیازمند آن هستند! به زبان دیگر پدیده‌های هستی برای زندگی خود به هندزه نیاز دارند ولی خود هندزه به پدیده‌ها نیاز ندارد. هندزه از آن سو که فرهود - یا همان توپولوژی، دیفرانسیل و انتگرال - پدیده‌ها را آشکار می‌کند چستی پدیده‌ها را هویدا می‌کند که از آن با واژاک "شیئیت الشی بصورته" یاد می‌شود و از آن سو که از فرهود - یا همان توپولوژی، دیفرانسیل و انتگرال - پدیده‌ها گزارش می‌دهد درون مایه‌ی دانش را شکوفا می‌کند.

- سازنده

پیراستگی هندازه از نیاد گیتی - یا همان تجرّد آن از تباهی - هم‌خوانی موشکافانه‌ای با پیراسته انگاره‌های فروهری دارد. به ویژه نام‌های نکوی ایزدی؛ چه آن که پیراستگی آن از نیاد گیتی - یا همان طبیعت - نه تنها ذهنی نیست بسا که خردی است؛ خردی که بود و نبود ذهن هیچ‌هنایشی در پایایی، پویایی، مانایی و کارایی آن نداشته و ندارد. بر دلیراندیشان بیشه‌ی خرد یا همان ایرانیان باستان پوشیده نیست که هندزه در زمره‌ی نوآوری‌ها - و یا همان اختراعات - نبوده و نیست بسا که در زمره‌ی پی‌برده‌ها - و یا همان اکتشافات آدمی - است - که آدمی با اندیشه‌ی فرگشت‌گونه‌ی خود آن را شناخته و پرده از جاودانگی آن برداشته است.

و نه تنها هم‌خوانی موشکافانه‌ای با نام‌های نکوی ایزدی دارد بسا که هم‌نهشتی پایایی با یگانگی یا همان توحید دارد؛ به باور دلیراندیشان پیشه‌ی خرد یا همان ایرانیان باستان، فرهود ایزدی خود را در آسای‌های خدشه‌ناپذیر هندزه نشان داده و می‌دهد. در هستی هیچ پنگانی مانند هندزه توانایی آن ندارد که یگانگی آفریننده را نشان دهد؛ هندزه‌ای که خود، نمود خرد فراگیر و نمود روشنایی فراگیر است.

روشن است که انگاره‌ای بی‌کران و مانایی چون یگانگی -یا همان توحید- تنها در انگاره‌ی بی‌کران و مانایی چون هندزه، خرد و نور می‌تواند نمایان شود و هیچ پنگانی جدای از هندزه، خرد و نور پیدا نمی‌شود که بتواند ویژگی‌های بی‌کران توحید هم‌چون مانایی، پایایی، پویایی، سارایی، کارایی، آسایی، حالایی، دانایی، پاشایی را به آوا و نما بکشانند! چه آن‌که جان هندزه، جان خرد و جان نور نیز همانند یگانگی، خود مانا، پایا، پویا، سارا، کارا، آسا، حالا، دانا و پاشاست. هندزه، خرد و نور که در گویش ایرانیان باستان اردیبهشت، بهمن و خور نامیده می‌شوند نخستین شاهمانانی هستند که فرهود ایزدی در آن‌ها به نما آمده است. تو گویی هندزه همان خرد و نور و نور همان خرد و هندزه است که از گوهر پرفروغ ایزدی به شکوه آمده است. در نزد ایرانیان باستان ساز و سازه و سازنده یا همان نظم و ناظم و منظوم خود را در یک جا نشان می‌دهند؛ هندزه، خرد و نور. این سه هستند که با این‌همانی خود، پرده از چهره‌ی تابناک ایزدی برداشته‌اند. با این سنجه روشن می‌شود که ده فرمان هندزی هم‌چون "مونه -یا همان ایده- کلک -یا همان قلم- برگه -یا همان صفحه- خَجَک -یا همان نقطه- جُنْش -یا همان حرکت- سمیره- یا همان خط- ساهمان -یا همان سطح- بازه -یا همان بُعد- پنگان -یا همان مکان- سازه -یا همان فُرم-" همه و همه آرایه‌هایی هستند که سپیده‌دم یگانگی یا همان توحید را به خامه کشیده‌اند. به ویژه خَجَک و سمیره یا همان نقطه و خط که پنگان رسایی برای نمود گوهر پرفروغ ایزدی هستند. بر دلیراندیشان پیشه‌ی خرد پوشیده نیست که خَجَک و سمیره نمایان‌گر (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) (قرآن، رحمن، ۲۹) است که پروردگار را در "شَأْنٌ مِنْ شَأْنٍ الهندسه" نشان می‌دهد.

پیراستگی سمیره از آلاینده‌های گیتی هم‌چون جرم، سنگینی، سبکی -یا همان تجرّد خط- بهترین پنگانی بوده که آفریننده‌ی هستی خود را در آن نشان داده است؛ درست مانند نمود شماره‌ی یک در ناوگان شمارگان طبیعی، حسابی، صحیح، گویا و حقیقی! (حیدری، ۱۴۰۰، ۱۵۳) زیرا از یک سو در بافت سازه‌ها و از سویی بیرون از بافت سازه‌هاست؛ سازنده از آن سو در بافت سازه‌هاست که در هندزه‌ی آن‌ها نمود یافته و از آن سو بیرون از سازه‌هاست که در پندار، گفتار و رفتار آن‌ها هیچ هنایشی -یا همان نقشی- ندارد. از آن سو در بافت سازه‌هاست که بر پیکره‌ی همه‌ی آن‌ها چیره است و از آن سو بیرون از بافت سازه‌هاست که در پیکره‌ی آن‌ها کران‌مند -یا همان محدود- نمی‌شود. از آن سو در بافت سازه‌هاست که شوند نمود هندزه‌ی آن‌ها گردیده و آن‌ها را از برگه‌ی دانش خود بیرون کرده و خود را در هندزه‌ی آن‌ها نمایان کرده و از آن سو بیرون از بافت سازه‌هاست که در ویژگی‌های رفتاری آن‌ها هیچ هنایشی ندارد. سید حیدر آملی در نوشتار جامع الاسرار و منبع الانوار خود می‌گوید: چهره‌ی خداوند در برابر پدیده‌ها، مانند شمع روشنی است که در گرداگرد آن آینه‌های بسیاری گمارده شده است... در چنین اسپاش -یا فضایی- شمع ناگزیر است که در هر یک از آینه‌های پیرامونش آشکار شود، ولی در هر آینه‌ای به فراخور پنگان آن آینه نمود می‌کند که با دیگری ناسان است؛ آینه‌ی چهار گوش نمی‌تواند به شمع بگوید چرا در من به گونه‌ای چهار گوش نمایان شدی و به گونه‌ی دیگر آشکار نشدی؟... یا سه گوش نمی‌تواند بگوید چرا در من به گونه‌ای سه گوش آشکار

شدی و به گونه‌ی دیگر نمایان نشدی؟... شمع در جوازش خواهد گفت: من در تو به اندازه هندزه‌ی تو آشکار شدم، و گر نه چهار گوشم و نه سه گوش؛ بسا که چهار گوش یا سه گوش دیده شدن من در تو، از هندزه‌ی توست. (حیدری، ۱۴۰۰: ۱۵۹)

از این رو هندزه‌ی هر پدیده‌ای به فراخور پنگان خود گوشه‌ای از چهره‌ی بی‌کران سازنده را نمایش داده و می‌دهد ولی نمی‌تواند همه‌ی چهره‌ی سازنده‌ی خود را نشان دهد؛ در بن‌نشت‌های دینی نیز با واژگان گوناگونی به نمود سازنده یا همان آفریننده در پیکره‌ی کران‌مند پدیده‌ها اشاره شده بدون آن که سازنده در درون پیکره‌ی آن‌ها رفته یا از پیکره‌ی آن‌ها بیرون شده باشد! مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کُلّ شیء لا بمزایله (نهج البلاغه، خطبه اول) "أَنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ وَ مَعَ كُلِّ أَنْسٍ وَ جَانٍ" (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳) "لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَ لَا عَنْهَا بَخَارِجٌ" (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴) و "فَارْقُ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ وَ تَمَكَّنْ مِنْهَا لَا عَلَى الْمُتَمَازِجِ" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۷۳) "لَمْ يُحْلَلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالْ فِيهَا كَائِنٌ وَ لَمْ يَتَأَنَّ عَنْهَا فَيُقَالْ هُوَ عَنْهَا بَائِنٌ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيُقَالْ أَيْنٌ وَ لَمْ يُقَرَّبْ مِنْهَا بِاللِّتِرَاقِ وَ لَمْ يُبْعَدْ عَنْهَا بِالْإِفْتِرَاقِ بَلْ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بَلَا كَيْفِيَةٍ وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۷۹) "فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۱۱۵) "دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ، وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٌ" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۲۸۵) "هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرُ مُتَمَازِجٍ بَهَا وَ لَا بَائِنٌ عَنْهَا" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۳۰۸) "هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُتَمَازِجَةٍ، خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَآيَنَةٍ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ وَ أَمَامُ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ، وَ خَارِجٌ مِنْهَا لَا كَشْيءٍ خَارِجٌ" (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۳۰۶)

و این‌ها همه خوانشی زیبا از سوره‌ی توحید است. در قرآن کریم هیچ سوره‌ای به مانند توحید و هیچ آیه‌ای به مانند آیه‌ی (اللَّهُ أَصَمُّد) (قرآن، توحید، ۲) پیدا نمی‌شود که به گونه‌ای کوتاه، رسا و گویا بر یک پارچگی دیبای وجود پافشاری کند؛ دیبایی که چهره‌ی سازنده را در فراز و فرود سازه‌ها به نما می‌آورد؛ بدون آن که در سازه‌ای فرو رفته و یا از سازه‌ای برون رفته باشد. (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) (قرآن، توحید)

آری، او در هندزه‌ی هر پدیده‌ای چه کوچک و چه بزرگ هویدا شده است ولی هندزه‌ی هر پدیده‌ای چه کوچک و چه بزرگ، نمی‌تواند همه‌ی بزرگی او را هویدا کند! به زبان دیگر او همه‌ی هندزه‌ی هر پدیده‌ای هست ولی هر پدیده‌ای همه‌ی هندزه‌ی او نیست!

شاید پرسیده شود: آیا می‌شود چهره‌ی سازنده‌ی هستی را به گونه‌ای بی‌کم و کاست تماشا نمود؟ در پاسخ باید گفت: آری! در آساها یا همان قوانین هندزی که هیچ تباهی نداشته، ندارند و نخواهند داشت! افزون بر آن در هندزه‌ی همه‌ی پدیده‌ها! اگر هندزه‌ی همه‌ی پدیده‌ها در کنار هم گمارده شوند می‌توانیم چهره‌ی بی‌کران سازنده را به گونه‌ی یک چهره‌ی فراگیر در آئینه‌ی آن‌ها بنگریم ولی شمارش هندزه‌ی همه‌ی پدیده‌ها شایا -یا همان ممکن- نیست چه رسد به آن که بخواهیم پیکر آئینه‌وار همه‌ی آن‌ها را یک‌جا کنار هم بگماریم. (وَ إِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا) (قرآن، نحل: ۱۸) (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (قرآن، لقمان: ۲۷) (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (قرآن، كهف،

۱۰۹)

بر دلیر اندیشان بیشه‌ی خرد پوشیده نیست که کلمات الله همان آساهای خدشه ناپذیر هندزه هستند که هیچ گاه پایانی ندارند! و از نگاهی دیگر همان پنگان هندزی پدیده‌ها هستند که شمارش آن‌ها هیچ گاه به پایان نمی‌رسد.

- سازه

هندزه؛ هر آن‌چه در ساهمان (سطح) دانش ایزدی پنهان شده بوده را در برگه‌ی هستی پیاده نمود و آن‌چه که "بود" را به آن‌چه که "هست" به آوا و نما آورد. همه‌ی سازه‌های هندزی - که برآمده از نیاد گیتی و یا برآمده از ذهن آدمی هستند - همه و همه در دل دانش ایزدی پنهان شده بودند؛ دانشی که خود درون خامه‌ای هندزی دارد. سازه‌های هندزی اگرچه از یک سو شناسا کننده‌ی هندازه گر هستی هستند ولی از دگر سو، شناسا کننده‌ی فرهود (حقیقت) رسا و نارس خود نیز هستند! از این رو نبایستی رسایی و نارسای خود را به پای هندازه گر هستی بگمارند. به زبان دیگر همان گونه که یک هندازه گر - یا همان مهندس - از دل برگه‌ی رسم، چهره‌های گوناگون هندزی را بیرون می‌کشد؛ همان گونه نیز هنداز گر هستی از برگه‌ی دانش خود چهره‌های گوناگون پدیده‌ها را بیرون می‌کشد؛ چهره‌هایی که رسا و یا نارسند. سنجه‌ی در خور اندیشه آن است که هر هندازه گری آن‌چه را که در دل برگه‌ی رسم پنهان شده است را بیرون می‌کشد و نه آن‌چه را که او به برگه‌ی رسم دیکته می‌کند! او با گردش پرگار، خجک و سمیره، چهره‌های هندزی را آن گونه که بوده و هستند بیرون می‌کشد و هیچ هنایشی در فرهود (حقیقت) هندزی و کاستی و کژی پدیده‌ها نداشته و ندارد. از این رو چهره‌های هویدا شده در برگه‌ی رسم را بایستی نمود بودهایی دانست که بود آن‌ها با سرپنجه‌ی هندازه گران یا همان مهندسان آشکار شده است. از این نگاه، هندازه گر هر آن‌چه که بود و هست را آشکار کرده و نه آن‌چه را که وی به برگه‌ی رسم دیکته کرده است! آری، از دل برگه‌ی رسم هم "دانش هندزه" هویدا می‌شود، هم "دانش رایش گری" - یا همان ریاضیات - آشکار می‌شود، هم "هنر" زاییده می‌شود و هم "چهره‌ی هر آن‌چه که بود و هست"!

هنداز گر چه بداند و چه نداند از دل دریایی از چهره‌ها، چهره‌ای را هویدا می‌کند که پیش از هویدایی، در دل برگه‌ی رسم پنهان شده بود. از این رو هیچ هندازه گری "نبودی" را بود نمی‌کند بسا که پرده از روی "بود" پدیده‌ها برمی‌دارد. هندازه گر چه بداند و چه نداند چهره‌ای را از دل برگه رسم بیرون می‌کشاند که دارای ویژگی‌هایی قَرَوَه‌ری است؛ چهره‌هایی که هم هندزه دارد، هم دَمان دارد، هم پنگان دارد و هم شمارگان! و این هندزه‌دان است که با قیچی چشمان خود، آسمان برگه‌ی رسم را می‌شکافد و هندزه، دمان، پنگان و شمارگان هر پدیده‌ای را می‌نگرد.

سنجه‌ی در خور اندیشه آن است که هم چنان که بر زنان روا نبوده و نیست تا آنچه در رحم خود دارند را پوشیده نگه دارند (وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ) (قرآن، بقره: ۲۲۸) بر خداوند هم روا نبوده و نیست که آن‌چه در برگه‌ی دانش خود دارد را پوشیده

نگه دارد! چه آن که جبر هندزی او حکم می کند تا جنین یا همان هندزه‌ی پدیده‌ها را از دامنه‌ی دانش خود یا همان فرازین قَرَوَهَر خود بیرون کشانده و آن‌ها را از پنهانی به هویدایی -و یا از استجنان به استظهار- بکشاند. از این‌رو باید گفت که:

- خداوند پنگان هندزی پدیده‌ها را آن گونه که بوده و هستند آشکار می کند.
- خداوند پرده از روی پنگان پدیده‌هایی بر می دارد که هر یک با دیگری ناسان است.
- خداوند بیش از آن چه که گنجایش پدیده‌هاست، اندازه‌ای را بر آن‌ها افزوده و یا کاسته نمی کند. چه آن که هر پدیده‌ای پنگانی دارد که بیش از آن نمی توان بر گنجایش آن افزود و یا از آن کاست.
- در نزد خداوند هر پدیده‌ای با توان و گنجایش هندزی‌اش شناخته می شود. (حسن زاده، ۱۳۷۹: ۱۴۳)

سنجه‌ی مهندی که بایستی به آن اشاره شود آن است که هندزه‌ی هر پدیده‌ای نمایش گر ویژگی‌های بی همتای آن پدیده است؛ ویژگی‌هایی که در هندزه‌ی هیچ پدیده‌ی دیگری یافت نمی شود. به زبان دیگر، آن چه که ویژگی‌های هر پدیده‌ای را از پدیده‌ی دیگر جدا می کند؛ هندزه است و نه هندازه گر! این هندزه و یا دیفرانسیل پدیده‌هاست است که ویژگی‌های رفتاری هر پدیده‌ای را آشکار می کند. از این‌رو ویژگی‌های رفتاری پدیده‌ها هم چون هیجان، ترس، خشم، خوش رفتاری و بدر رفتاری را نبایستی به پای خدا نوشت. برای این که بهتر بتوانید به درستی این گزاره پی ببرید، روند بالندگی یک میوه مانند بلوط را به یاد آورید. اگر میوه‌ی بلوطی از قلمرو پروردگار هستی بیرون رود و یا اگر میوه‌ی بلوطی بدون آفریدگار باشد، باز همان رفتاری را دارد که در هنگام وجود خدا دارد! ریشه دواندن، میوه دادن، فتوسنتز را نمی توان از رفتار بلوط جدا نمود. چرا که غریزه‌ی او، تنها او را به رفتارهایی وادار می کند که در خور یک بلوط است، چه خدا باشد و چه نباشد. به زبان دیگر اگر بلوطی از رفتار بلوط گونه‌ی خود دست بردارد نام او دیگر بلوط نیست و هیچ گاه بلوطی پیدا نمی شود که بخواهند نام بلوط را بر آن بگمارند. (استیون لیچ، جیمز تارناگلیا، ۱۴۰۲: ۲۲۴) پس در بلوط، ویژگی‌هایی وجود دارد که در دیگر پدیده‌ها نیست و هم چنین در هر پدیده‌ای ویژگی‌هایی وجود دارد که در دیگر پدیده‌ها نیست. از این رو ویژگی‌های فرهودی -یا همان ذاتی- پدیده‌ها را نبایستی به پای خدا نوشت بسا که بایستی به پای هندزه‌ی رسا و نارس آن‌ها نوشت؛ هندزه‌ای که پندار، گفتار و رفتار هر پدیده‌ای را می توان در فراز و فرود آن نگریست. از این‌رو چه بودی هر سازه -یا همان هویت هر سازه- در هندزه‌ی آن سازه آشکار می شود. هندزه‌ای که به زبان قرآن همان شاکله و ذات افراد است.

سنجه‌ی دیگر که باید به آن پرداخته شود آن است که هیچ ناسانی یا تفاوتی بین چهره‌ی قَرَوَهَری با چهره‌ای که خود را در نیاد گیتی نشان می دهند نیست و پدیده‌های امروزی همان چهره‌های دیروزی هستند که در برگه‌ی دانش ایزدی بوده‌اند. به زبان دیگر هیچ ناسانی یا تفاوتی میان چهره‌ی علمی و عینی پدیده‌ها نیست. چهره‌ی رسا و نارس امروزی یک بلوط همان چهره‌ی دیروزی بلوط است که در برگه‌ی دانش ایزدی بوده است. رفتار یک بلوط را با هیچ ابزاری نمی توان دگرگون کرد، چه آن بلوط در پرده‌ی دانش ایزدی باشد و چه نباشد و چه در نیاد گیتی باشد و چه نباشد. یک بلوط، بلوط است. خوب یا بد، همان است! با این گفتمان روشن می شود که رسا و نارس بودن -یا همان نقص و کمال- هر پدیده‌ای را بایستی در هندزه‌ی رسا و نارس آن پدیده جستجو نمود و نه در هندازه گر و مهندس

هندزه، افزون بر آن که پرده از چهره‌ی سازنده و سازه بر می‌دارد، پرده از چهره‌ی ساز یا همان "دانش" نیز بر می‌دارد؛ بر ژرف‌اندیشان گیتی پوشیده نیست که درون‌مایه‌ی دانش، چیزی جدای از هندزه و آساهای خدشه‌ناپذیر آن نیست. هویدایی دانش در آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه به گونه‌ای است که اگر از هندزه جدا شود نابود می‌شود؛ تو گویی که بود و نبود دانش بسته به بود و نبود هندزه است! نشانه‌های بسیاری در واپسین گفتمان ایزدی آمده که دانش را همان هندزه و هندزه را همان دانش تر گویه می‌کند.

(كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) (قرآن، رعد: ۸) (وَاحْصِيَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (قرآن، جن: ۲۸) (أَنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (قرآن، قمر: ۴۹) (وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) (قرآن، انعام: ۸۰) (بَيِّنَةٌ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (قرآن، یس: ۸۳) (أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ) (قرآن، فصلت: ۵۴) (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا) (قرآن، فرقان: ۲) (الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ) (قرآن، نمل: ۸۸) (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (قرآن، سجده: ۷) (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (قرآن، حجرات: ۱۶)

با نگاهی به گل واژه‌ی (کُلُّ شَيْءٍ) که در همه‌ی وچک‌های نام‌برده آمده است، به خوبی درمی‌یابیم که این‌همانی زیبایی میان هندزه، شماره، دانش، ملکوت، چیرگی، اندازه، استواری و زیبایی وجود دارد به گونه‌ای که می‌توان چه بودی دانش ایزدی را همان هندزه و شماره دانست که در ملکوت پدیده‌ها هویدا شده است؛ چیرگی خداوند بر همه‌ی پدیده‌ها نیز به خاطر چیرگی او بر هندزه‌ی آن‌هاست؛ او با درازهای هندزی همه چیز را آفریده، (أَنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (قرآن، قمر: ۴۹) داربست آن‌ها را تنومند نموده (الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ) (قرآن، نمل: ۸۸) و چهره‌ی آن‌ها را زیبا نموده است. (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (قرآن، سجده: ۷)

هم‌گرایی هندزه با دانش ایزدی چنان این‌همانی را به نما آورده است که برای شناخت فراگیر هر پدیده‌ای به ناچار بایستی هندزه‌ی آن را شناخت. به زبان دیگر برای آموختن هر دانشی بایستی از دهلیز هندزه به درون آن دانش رفت.

سنجی مهندی که نباید آن را فراموش نمود آن است که انگاره‌های هندزی آن‌گاه که هویدا می‌شوند پیکره‌ی هستی را نمایان می‌کنند و آن‌گاه که پنهان می‌شوند در پهنه‌ی دانش پروردگار نهفته می‌شوند نه این که سر در گریبان نبودی فرو برند!

درون مایه‌ی دانش چیزی جز انگاره‌های برآمده از اندازه نیست؛ انگاره‌هایی که پیراسته از ماتکان بوده و با خرد جاودانگان هستی این‌همانی دارند. چه آن که گوهره‌ی دانش، هم‌چون هندزه بر انگاره‌هایی مانا، پایا، باشا، کارا، سارا، زایا و دارایی رهنمون می‌کند که به هیچ گونه در گذر دَمان و پنگان دگرگون نشده و نمی‌شوند. دانش که در نزد ایرانیان باستان تر گویه‌ای (ترجمه‌ای) دیگر از خرد است با گل‌واژه‌ای به نام بهمن شناخته می‌شود؛ بهمنی که شوند برون رفت افلاطون از اندیشه‌ی سوفسطائی و درون آمد وی به اندیشه‌ی فَرَوَه‌ری ایران گردید. افلاطون خسته از اندیشه‌ی سوفسطائی که هیچ چیزی را مانا نمی‌دانست با آموختن اندیشه‌ی فَرَوَه‌ری به گوهر مانایی دست یافته بود که می‌توانست خشت اندیشه را بر پایه‌ی آن نهد؛ مَثَل و مثال! مَثَل و مثالی که درون‌مایه‌ای از انگاره‌های بلند ایرانیان باستان بود.

بر کاوش گران اندیشه پوشیده نیست که سفسطه‌گریزی افلاطون از سوفسطائی‌ها شوند فَرَوَه‌رگرای وی شد! سوفسطائی‌ها بر این باور بودند که هیچ پدیده‌ای در نیاد گیتی مانا نیست و در حال گذر است. از این رو به جاودانگی هیچ دانشی باور نداشتند؛ زیرا همین که می‌خواستند درباره‌ی پدیده‌ای سخن بگویند، ریزسازه‌های آن پدیده از میان رفته و ریزسازه‌های دیگری جایگزین آن می‌گردید. این شیوه از اندیشه در چارچوب ذهنی افلاطون نمی‌گنجد. از این رو در پی اُشتانه یا همان فلسفه‌ای می‌گردید که بر پایه‌ی "مانایی" استوار

شده باشد و نه بر پایه‌ی دگرگونی! فَرَوَهَر گرایي درست همان چیزی بود که وی در پی آن بود. پس از آن که کام تشنه‌ی افلاطون با اوشانه‌ی ایرانیان سیراب گردید نگره‌ی "ایمیج" یا همان "مُثل" را با زبانی دیگر بازگو نمود که هم‌تراز با اندیشه‌ی فَرَوَهَری ایرانیان بود. افلاطون در نزد مُغ‌های ایرانی به خوبی یافته بود که هر پدیده‌ای نمودی از یک ساختار هندزی است که با دیفرانسیل دیگر پدیده‌ها ناسان است؛ او حالا آموخته بود که درون‌مایه‌ی دانش به ویژه هندزه درون‌مایه‌ای مانا، پایا، پویا و پاكا است و پنگان دانش یا همان جانِ آدمی نیز، همانند هندزه مانا، پایا، پویا و پاكا است؛ او به خوبی یافته بود که هم‌نهشتی دانش هندزه با جانِ آدمی خود گویای این همانی "علم و عالم و معلوم"، "درک و مُدرک و مُدرک"، "عقل و عاقل و معقول" و "شاهد و شاهد و مشهود" است. افلاطون سفسطه‌گرز به این سنجه رسیده بود که این ساختار هندزی پدیده‌ها است که چه بودی دانش را هویدا کرده و می‌کند؛ ساختاری که قرآن نیز آن را گسترش یافته در هستی می‌داند (وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) (قرآن، انعام: ۸۰) و آن را ستایش‌گر پروردگار می‌خواند (وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا بِسُجِّحٍ بِحَمْدِهِ) (قرآن، اسراء: ۴۴) و گواهی، بر کردار بندگان می‌نامد (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (قرآن، نور: ۲۴) روشن است که در همه‌ی وچک‌های یاد شده این هندزه‌ی پدیده‌های هستی است که همه‌ی دانش ایزدی را نمایان کرده و افزون بر آن ستایش ایزدی کرده و بر پندار، گفتار و رفتار آدمی در روز واپسین گواهی می‌دهد.

فَرَوَهَر

براستی سرچشمه‌ی این همه دهنداد- یا همان نظم- کجاست؟ آبشار این همه زیبایی، ریزی‌نی و ژرف بینی از کجا فرو می‌ریزد؟ بنیانی که جهان از آن ساخته شده چیست؟ بُن‌سازه‌ای که گیتی از آن سرمشق گرفته است کدام است؟ این همه درهم‌تنیدگی -انسجام- و پیوستگی ماتکان (مواد) ریشه در کجا دارد؟ آیا رستن‌گاهی جدای از رایش‌گری -یا همان ریاضیات- دارد؛ رایشی که بر پایه‌ی هندزه‌ی فراوسوی گمارده شده است؟! هستی پُر از سازه‌ها، مکانیک‌ها، شارها (سِلالات) و کوانتم ریز سازه‌ها (ذراتی) است که شالوده‌ی آن را هندزه پُر کرده است؛ و چنان پُر کرده که اگر نبود، هستی آرشی (معنایی) نداشت. و نک اگر چنین است کانون هندزه را بایستی در کدام یک از چیدمان هستی جستجو نمود؟!

نگارنده- همسو با حضرت زرتشت نبی علیه السلام- بر این باور است که خاستگاه آساها -یا همان قوانین- هندزی را نه در نیاد گیتی -یا همان طبیعت- و نه در سالن ذهن بسا که بایستی در جایگاهی بالاتر از سالن ذهن جستجو نمود؛ جایگاهی که هیچ گردِ نابودی و فسادِ بر آن نمی‌نشیند و از آن با نام "هندزه‌ی برتر" یاد می‌شود. نوین‌گویی که از دیرباز تا کنون با گفتمان "فَرَوَهَر زرتشتی" و "مُثل افلاطونی" شناخته شده و بر روشن اندیشان بوستان خرد، گوش آشنا بوده است. آری، ریشه‌ی خدشه‌ناپذیری آساها -یا همان قوانین- هندزی را بایستی در همین رسته از طاقچمان وجود جستجو نمود.

از این رو گویایی سمیره‌های ناشناخته‌ای چون $\sqrt{2}$, $\sqrt{3}$, $\sqrt{5}$, $\sqrt{6}$, $\sqrt{7}$, $\sqrt{8}$, $\sqrt{10}$, π , φ و e را پیش از آن که در برگه‌ی کاغذ جستجو نمود بایستی در برگه‌ی فَرَوَهَری -یا همان برگه‌ی دانش ایزدی- کاوش نمود؛ برگه‌ای پاكا و روشنا که در پنگان خود، پیراسته‌ی انگاره‌های فروهری (مجردات عقلیه) هم‌چون خرد، هندزه، دانش و فرنایش -یا همان استدلال- را بارداری می‌کند. در نزد ایرانیان باستان بُن‌سازه‌های هندزی هم‌چون خَجَک (نقطه)، سمیره (خط)، شماره (عدد)، خمینه، کنج‌ایستاک (زاویه‌ی قائمه)، یال (قطر)، چهارگوش (مربع)، چنبیره (دائرة) و... در زمهری پیراسته‌ی انگاره‌های سرمدی یا همان خرد جاودانگانی هستند که با گذر دَمان و پنگان (زمان و مکان) دگرگون نمی‌شوند؛ پیراسته

انگاره‌هایی که در نشیمن گاهی به نام *فَرَوَهَر* - یا همان *مُثل افلاطونی* - زی کرده و می‌کنند. آری، هندزه و زیرسویه‌های آن، سبک بالانی هستند که خانه‌ی آن‌ها را بایستی در *فَرَوَهَر* جستجو نمود؛ سبک بالانی که در گویش اُشمندان ایرانی "رهاشدگان از ماتکان" - یا همان مفارقاتُ عن المواد - نامیده می‌شود.

با این زبان روشن می‌شود که هم‌گرایی "پیوسته و گسسته"، هم‌نهشتی "هندازه و اوشتانه" و این‌همانی "هستی و چیستی" را بایستی در دیدگاه *فَرَوَهَر*ی ایرانیان باستان جستجو نمود. از دیدگاه ایشان رَج به رَج هستی تا تُرنج آن از گرانی گاهی به نام "بَهمَن" - یا همان خرد - روییده شده (بلخاری، ۱۳۹۸: ۴۰) و در برگه‌ای به نام "*فَرَوَهَر*" - یا همان دانش ایزدی - بارگذاری شده است؛ نگره‌ای که پرده از این‌همانی "پیراسته انگاره‌های سرمدی" - یا همان مجرّادات عقلیه - برداشته و هم‌گرایی ناگسستگی آن‌ها را هویدا می‌کند؛ پیراسته انگاره‌هایی چون "روشنایی (نور)، هندزه، خرد، آسایی (قانون)، امشاسپندان (خوهای ایزدی)، عرش، دَمان (زمان)، پنگان (مکان)، دانش، فرمایش (استدلال)، فرتاب (وحي)، دهناد (نظم)، اُوشتانه (فلسفه)، هستی (وجود)، چیستی (ماهیت)، بُن (علّت)، کانون (لِدن)، نام‌های نکوی ایزدی"

ایرانیان باستان بر این باوراند که تنها یک رستن گاه می‌تواند یک پارچگی دیبای هستی را به نما آورد؛ و آن هم خرد است! شناسه‌ای که - با گویش‌های بالاگفت - در همه‌ی هستی سارا بوده و در ژرفای هستی به سیما نشسته است. خرد که در پندار و گفتار ایرانیان باستان به "روشنایی" و "بَهمَن" ترگویه می‌شود، نخستین نمود پروردگار است که با روشنایی خود پرده از روی "هرچه هست" برداشت؛ (بلخاری، ۱۳۹۸: ۵۴) نمودی که بیش و پیش از هر چیزی، پرده از چهره‌ی پُر فروغ ایزدی که همان هندزه است انداخت. نمود خورشید خرد همان و هویدایی "پیراسته انگاره‌های فروهری" (مجرّادات عقلیه) و به ویژه هندزه همان! همان گونه که فروزانی آفتاب، پیکر پدیده‌ها را روشن می‌کند، افروختگی خورشید خرد نیز آساهای مانای هندزه را نمایان می‌کند؛ آساهایی که در ژرفای دانش ایزدی پنهان بوده و خود نمودی از نام‌های نکوی ایزدی‌اند! و نه تنها چهره‌ی بایستگانی - چون پیراسته انگاره‌های فروهری - بسا که چهره‌ی شایستگانی - چون ساز و سازه - را نیز هویدا می‌کنند؛ شایستگان یا همان ممکناتی که برای زندگی خود به هندازه و دانش ایزدی وابسته بوده و هستند.

شایان یاد است همان گونه که خرد با نمود نخستین خود پرده از روی هندزه برداشت؛ هندزه نیز با نمود خود در برگه‌ی هستی پرده از روی خرد برداشت؛ از این رو هندزه افزون بر آن که هستی نما و چیستی نما است، خردنما و خدا نما هم هست. و چه شیرین است اگر بشنوی که از دیدگاه ایرانیان باستان همه‌ی پدیده‌ها، آیین‌های برابر خورشید ایزدی هستند که به فراخور پنگان هندزی خود؛ گوشه‌ای از چهره‌ی تابناک ایزدی را نمایش می‌دهند. (رضی، ۱۳۷۹: ۹۸) آری، تنها هندزه‌ی پدیده‌ها است که می‌تواند چهره‌ی خردوار ایزدی را نمایش دهد و جدای از هندزه انگاره‌ای پیدا نمی‌شود که این گونه باشد.

در اندیشه‌ی زیبای ایشان، هندزه‌ی تک تک پدیده‌ها پیش از آفرینش آن‌ها در پرده‌ی دانش ایزدی به نما آمد و گنجایش (ظرفیت) یک یک آن‌ها به رایش کشیده شد؛ به باور ایشان چشمان پُر فروغ ایزدی، هندازه‌ی تک تک پدیده‌ها - از ریز تا دُرشت آن‌ها - را اندازه‌گیری نمود و آن‌ها را در برگه‌ی دانش خود یا همان *فَرَوَهَر* که سراسر نور بود به خامه کشید. سپس، همه‌ی آن‌ها را از فرازین *فَرَوَهَر* خود به

فرویدین فَرُوهر خود بیرون کشاند و آن‌ها را در سامانه‌ی هستی جانمایی نمود. (رضی، ۱۳۷۹: ۹۸) زیبا گویی که در اوشانه‌ی اسلامی از آن با نام فیض اقدس و مقدس یاد می‌شود.

اگرچه پس از بارگذاری پدیده‌ها در سامانه‌ی هستی، برخی - چون سنگ، گیاه، حیوان و انسان - به آمیزه‌های چسبنده‌ی این سویی هم‌چون انباشتگی، سنگینی و... آلوده شدند ولی هندازه‌ی همه‌ی آن‌ها هم‌چنان نورانی است؛ هندازه‌ای که نمی‌توان آن‌ها را از گوهری نخستین - شان که همان نور و خرد است جدا نمود. هر چه هست (نورعلی نور) (قرآن، نور: ۳۵) است که در برگه‌ی نورانی هستی بارگذاری شده است! نوری که در سیر فرویدین خود رده به رده‌ی هستی، از گستر تا بستر آن را به چینه کشانده و فرازین هندزه‌ی هستی را در فرویدین هندزه‌ی آن به سایه رسانده است. سید حیدر آملی نیز با اشاره به تابش نور در آینه، زیباترین گفته‌ی شایا را از اندیشه‌ی خسروانی به خامه می‌کشد و به چگونگی نمود یگانگی در پراکندگی - یا همان تجلی وحدت در کثرت - می‌پردازد. (آملی، ۱۳۸۴: ۳۹۰) نوری که در پدیده‌ها و یا همان آینه‌های بی‌شمار هستی به نما آمده است.

در واپسین گفتمان ایزدی یا همان قرآن نیز از شاهمان فَرُوهر با واژگانی چون "اسماء، امام، کتاب، لوح، قلم، لدُن، عند" یاد شده است که در آن چهره‌ی همه‌ی رویدادها، فرهودها و پدیده‌های هستی به آوا و نما آمده است. در گفتمان قرآنی پیش از آفرینش هستی، چهره‌ی هیچ پدیده‌ای فروگذار نشده مگر آن که هندزه‌ی آن در نوشتاری به نام "کتاب" آمده است؛ کتابی که که هیچ دودلی - و شکی - در آن راه ندارد.

(ذَالِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ) (قرآن، بقره: ۲) (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا) (قرآن، نباء: ۲۹) (وَلَا رَظَبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) (قرآن، انعام: ۵۹) (كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (قرآن، اسراء: ۵۸) (كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) (قرآن، هود: ۱) (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) (قرآن، واقعه: ۷۸) (وَ أَنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلٌّ حَكِيمٌ) (قرآن، زخرف: ۴) (وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ) (قرآن، ق: ۴۴) (مَافَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (قرآن، انعام: ۳۸) (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (قرآن، نحل: ۸۹) (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ) (قرآن، يس: ۱۲) (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) (قرآن، بقره: ۳۱) (وَ أَنْتَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) (قرآن، نمل: ۶) (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) (قرآن، بروج: ۲۲) (نُونُ وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونُ) (قرآن، قلم: ۱) همه‌ی وَچک‌های یاد شده گویای برگه‌ای است که دانش ایزدی در آن بارگذاری شده است؛ برگه‌ای به نام کتاب یا بگو همان فَرُوهر!

فَرُوهر یا بگو زیستگاه خرد که افزون بر آن، رستگاه هندزه نیز هست. فَرُوهر یا همان جایگاه هندزه‌ی برتر، که هندزه‌ی هستی - از مهتر تا بستر آن - وام‌دار تراوش‌های دَم به دَم آن است. فَرُوهر یا همان برگه‌ی دانش ایزدی که آساهای پایا، مانا و پویای هندزه در آن ریشه دوانده است. فَرُوهر یا همان دریای خروشان نام‌های ایزدی که رده به رده‌ی هستی از فرازین تا فرویدین آن را به نما آورده است. فَرُوهر یا همان ره‌نمای کیهانی که دهناد ایستا و پویای ستارگان از گزاره‌های هندزی آن سرمشق گرفته است. فَرُوهر یا همان دامنه‌ی دَمان و پنگان (زمان و مکان) که نه تنها گذشته، کنون و آینده، بسا که اسپاش همه‌ی هستی نیز در آن به آوا و نما آمده است. فَرُوهر یا همان برگه‌ی رسم ایزدی که چهره‌ی همگان از خُرد تا کلان آن، در اسپاش بی‌کران آن، به کلکِ قلم کشیده شده است. فَرُوهر یا همان پنگانِ درنگِ ایزدی، که با بُرداری آن به آن خود، فرهود (حقیقت) پدیده‌ها را از پنگان خود بیرون آورده و می‌آورد. فَرُوهر یا همان پهنه‌ی رایش (ریاضی)

ایزدی که درخت‌واره‌ی فرگشت با همه‌ی گستره‌ی آن، در آن به نویسه آمده است. فَرَوَهَر یا همان ساهمان آیینی ایزدی که چهره‌ی همه‌ی پدیده‌ها در آن، هم‌دَمان به نما آمده است. فَرَوَهَر یا همان پرده‌نگار ایزدی که اوربیتال همه‌ی آمیغ‌ها، (عناصر) اورینگامی همه‌ی سازه‌ها، پیکر همه‌ی جانداران، مکانیک همه‌ی شاره‌ها، (سیالات) بازه‌ی همه‌ی خجک‌ها، انتگرال و دیفرانسیل همه‌ی معادلات، نمودار همه‌ی توابع، پرسپکتیو همه‌ی چهره‌ها، هارمونی همه‌ی آواها، ترانسج (نسیج) همه‌ی بازه‌ها، ژنوم همه‌ی جانوران به نما آمده است. فَرَوَهَر یا بگو نمود جبر ایزدی که درون مایه‌ی جبر و احتمال در آساهای هندزی آن به شکوه آمده است. فَرَوَهَر یا همان انگاره‌ی دیرین ایرانیان که یادآور باورهای شیرین پارسیان در روزشمار کهن است؛ باورهایی که در شهرگان‌های سترگی چون هند، چین، مصر، یونان، عراق و... رخنه کرد و اُوشثانه‌ی نوپای ایشان را مادری نمود.

از فَرَوَهَر و آساهای جاوید آن در نزد هندزه‌دانان امروزی با کلیدواژه‌ی "توپولوژی" (پنگان‌شناسی) یاد می‌شود؛ واژگانی که برمانایی، باشایی و پاشایی آساهای هندزی پافشاری می‌کند و آن‌ها را سرمشقی جاوید برای آفرینش هستی می‌داند. گزافه نیست اگر بگوییم که یافته‌های هندزه‌دانان امروزی نیز از اندیشه‌ی پویای ایرانیان وام گرفته است. از نگاه امروزی، انگاره‌های فَرَوَهَری ایرانیان با دانش توپولوژی - یا همان پنگان‌شناسی - هم‌نهشت است. چه آن که در توپولوژی به آساهای مانا، پایا و پویای سمیره و خمینه پرداخته می‌شود که با گذر دَمان و پنگان نابود نمی‌شوند.

ریخت‌شناسی، هم‌سان‌ریختی، هموتوبی، ایده‌های گوتفرید لایبنیتس (Gottfried Wilhelm Leibniz)، گراف‌های کونیگسبرگ (Konigsberg)، چندوجهی‌های لئونارد اویلر، (Leonhard Euler) نوار موبیوس (Mobius) و گفتمان یوهان بندیکت (Johann Benedict) درباره‌ی توپولوژی را پیش از آن که از نوآوری‌های هندزه‌دانان امروزی بدانیم بایستی از باورهای فَرَوَهَری ایرانیان دانست!

سنجه‌ی مَهندی که در خور اندیشه است آن است که درون‌مایه‌ی فَرَوَهَر در بیشتر اوشثانه‌ها - یا همان فلسفه‌های - گیتی دیده می‌شود؛ اوشثانه‌ی (فلسفه‌ی) هندی، چینی، مصری، یونانی و عراقی که هر یک از سویی به دامنه‌ی پر شکوه فَرَوَهَر نگرسته و می‌نگرند؛ گاهی به آن بُن‌گاه هستی، گاهی به آن دهنداد هستی، گاهی به آن نگارخانه‌ی هستی، گهی دیگر به آن کانون هندزه، گاهی دگر به آن گرانی‌گاه خوبی‌ها و گاه به آن زیست‌گاه واپسین یا همان برزخ گویند.

- در اوشثانه‌ی هندوها (مقدرباشی‌نژاد، ۱۳۹۵، ش ۲) با کلیدواژه‌ی "هرن‌گرهبه" (Heren Gerbehe)، "آکاشه" (Akasa)، "مایا" (Maya، فریب ازلی)، "پرمانا" (Pramana، تناسب مطلوب)، "سادرشیا" (Sadrasyا، مشابهت و تقلید) "آتمن"

- در اوشثانه‌ی چینی‌ها با انگاره‌ی "لی"، (Li معیار، شاخص، اصل، قانون) "پالایش‌نام‌ها"، (confucius) "تائو" (Tao، زندگی واقعی، یکی شدن با طبیعت، بازگشت به فطرت)

- در نگره‌ی مصری‌ها با کلیدواژه‌ی "کاسموس" (Cosmos، نظم، دهنداد، هماهنگی، هم‌بست، سیستم، نظام عالم وجود)

- در اندیشه‌ی یونانیان با کلیدواژه‌ی "دمیورژ" (demiurge، عقل فعال)، "میمسیس" (Mimesis، تقلید) "آیدیا" (Idea، انگاره، خیال) "ایمیج" (Image، عکس، مُثل، مثال، تصویر) "نوئزیس" (noesis)

- در انگاره‌های مسلمانان با کلیدواژه‌ی "مُثل"، "مثال"، "اعیان ثابتة"، "عنصر اول"، "صادر اول"، "قلم اعلی"، "عالم العقلی" یاد می‌شود. زیبا آن‌که در آیین هندی که نزدیک‌ترین فرهنگ به فرهنگ ایرانیان است از فَرَوَهَر با چم "کانون چهره‌های هستی" یا همان "هرن گربِه" یاد می‌شود و ذهن را به سوی بالاترین شاهمان هستی می‌کشاند. (مقدرباشی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲) در گفتمان هرن گربِه آدمی می‌تواند با پاک‌سازی تن و جان، خود را به فَرَوَهَر که هندزهی برتر است برساند. (آناندا کوماراسوامی، ۱۳۸۴: ۲۹)

دراوشتانه‌ی چینی نیز اگرچه به صورت مستقیم به فَرَوَهَر ایرانیان اشاره نشده است ولی به آساهای جاویدی اشاره شده که وام گرفته از اوشتانه‌ی ایرانیان است؛ آساهایی که شَوندِ زندگی آرمان‌گرایانه می‌گردد. برای نمونه چارچوب اندیشه‌ی کنفوسیوس که در "آیین، خانواده و فرهنگ نام‌ها" گنجانده شده، این همانی مَهندی با فرهنگ ایرانیان باستان - که همان پندار، گفتار و رفتار نیک است - دارد. (استیون لیچ، جیمز تارناگلیا، ۱۴۰۲: ۲۵) به ویژه فرهنگ پالایش نام‌ها که نزدیکی بیشتری به فَرَوَهَر ایرانیان دارد. هم‌گرایی پالایش نام‌ها در اوشتانه‌ی کنفوسیوس نه تنها با فَرَوَهَر بساکه با انگاره‌های قرآنی نیز این همانی دارد. وَچَک (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (قرآن، بقره: ۳۱) - که اشاره به جایگاه فَرَوَهَری نام‌ها دارد - گواهی راستین و درستین بر این سخن است.

رد پای فَرَوَهَر نه تنها در فرهنگ هند و چین بساکه در فرهنگ مصر، یونان و عراق نیز به آوا و نما آمده است. بر کاوش گران اندیشه پوشیده نیست که مصری‌ها اندیشه و فرهنگ خود را از سومری‌ها آموخته بودند و فرهنگ کاسموس را از فرهنگ زیبای سومریان ستانده بودند. (معیری، ۱۳۸۱: ۵۷)

مُثل افلاطونی نیز برگرفته از اندیشه‌ی فَرَوَهَری ایرانیان است؛ انگاره‌ای که بر این باور است که برای هر یک از پدیده‌های هستی، چهره‌ای پیراسته از ماتکان وجود دارد که در فرازین جایگاهی به نام "مُثل" بارگذاری شده است؛ چهره‌ای مانا که هیچ‌گاه نابود نشده و نمی‌گردد. (صدرالدین، ۱۳۷۴: ۵۹) افلاطون و پیروان او نیز بر این باور بودند که جهان هستی بازتابی از جهان مینویی است (بلخاری، ۱۳۸۹: ۲)؛ جهانی که آساهای هندزی در آن زی کرده و می‌کنند.

و نه تنها مُثل افلاطونی بساکه درون‌مایه‌ی ذهنی مسلمانان هم‌چون - اعیان ثابتة، صادر اول، عنصر اول، قلم اعلی، عالم عقل - نیز از فَرَوَهَر ایرانیان وام گرفته است؛ در نزد ایشان چهره‌ی همه‌ی پدیده‌ها پیش از آفرینش آن‌ها در برگه‌ی دانش ایزدی یا همان صادر اول بارگذاری شده است. به باور ایشان هر چهره‌ای که در نیاد گیتی یافت می‌شود از همان برگه برانگیخته شده است. (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۲) ایشان هم‌پا با اوشتانه‌ی ایرانیان بر این باورند که عالم عقلی یا همان فَرَوَهَر همانند دیبای یک پارچه‌ای است که سراسر آن، نمود دانش ایزدی است؛ دانشی که از یک گرانی‌گاه و در یک گرانی‌گاه به آوا و نما آمده است. برخی از ایشان نیز بر این باورند که عالم عقلی همانند آینه‌ای است که در آن چهره‌ی همه‌ی پدیده‌ها یک دَمان هویدا شده است؛ همان‌گونه که آینه نیز چهره‌ی هر پدیده‌ای را یک دَمان هویدا می‌کند! و روشن است که این اندیشه‌ی مسلمانان برگرفته از گفتمان حضرت زرتشت نبی است؛ اندیشه‌ای که به همه‌ی فرهنگ‌های پس از خود ترابرد شده و چارچوب ذهنی ایشان را اندازه‌گیری نموده است. به باور حضرت زرتشت نبی این سرای سَپَنج بازتابی از برگه‌ی

دانش ایزدی است که جاودان بوده و هست (دین‌شاه، ۱۳۱۱: ۹۷) برگه‌ای که چهره‌ی هندزی همه‌ی پدیده‌ها پیش از آفرینش آن‌ها در آن به آوا و نما آمده است.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، انعام، ۱۱۵)

السلام علينا و على عباد الله الصالحين؛ لاسيما الحسين و ابنائه و انصاره المستشهدين

۱۴۰۴/۴/۵

سیدمهدی کبیری اصل

